

منوچهر صالحی

درباره شیوه تولید و  
استبداد آسیائی

انتشارات اینترنتی پژوهش ۲۰۰۵

## بینش مادی تاریخ

مارکس و انگلس در رابطه با برداشت خود از تاریخ بر این باورند که تولید و مبادله شالوده تمامی تاریخ انسانی را تشکیل می‌دهند، یعنی آنچه که به‌مثابه «تاریخ» در ذهن و شعور آدمی نقش می‌بندد و ضبط می‌شود، بازتاب روندهای تولید و مبادله هر عصری و در هر جامعه‌ای است. انگلس در «آنتی‌دورینگ» یادآور می‌شود که «بینش مادی تاریخ حکم بر آن دارد که تولید، و در حله نخست تولید مبادله‌ی فرآورده‌هایش، شالوده همه‌ی نظام‌های اجتماعی را تشکیل می‌دهد؛ که در هر جامعه‌ای که در عرصه تاریخ پا می‌نهد، تقسیم فرآورده‌ها و همراه با آن رده‌بندی اجتماعی به‌طبقات یا رسته‌ها مبتنی بر آن است که چه‌چیز و چگونه تولید می‌شود و آنچه تولید شده است، چگونه مبادله می‌شود.»<sup>۱</sup>

همچنین آن‌ها در ایدئولوژی آلمانی نوشتند «بر مبنای درک ما [...] منشأ تمامی تصادم‌های تاریخی در تضادی نهفته است که میان نیروهای مولده و اشکال مراوده وجود دارد. وانگهی نیازی نیست که این تضاد، برای آن که موجب تصادم در سرزمینی گردد، حتماً در همان سرزمین به‌نقطه اوج خود برسد. رقابتی که در نتیجه مراوده گسترش‌یافته بین‌المللی با سرزمین‌های تکامل‌یافته‌تر صنعتی به‌وجود آمده است، برای این که سبب پیدایش یک‌چنین تضاد مشابه‌ای در سرزمین‌هایی گردد که از نقطه‌نظر صنعتی از تکامل کم‌تری برخوردارند، کافی است.»<sup>۲</sup>

همچنین آن‌ها بر این باور بودند که انسان‌ها سازندگان تاریخ خویشند، اما نه به‌دل‌خواه خویش، بلکه بر شالوده مناسبات پیش‌یافته‌ای که در میان آنان مناسبات اقتصادی از نقش تعیین‌کننده برخوردار است. انگلس در نامه‌ای که در سال ۱۸۹۴ به و. بُرگیوس<sup>۳</sup> نوشت، در این رابطه چنین نگاشت: «بنابراین آن چنان که برخی این‌جا و آن‌جا ساده‌پندارانه مطرح می‌کنند، تاریخ به‌طور اتوماتیک

<sup>۱</sup> مجموعه آثار مارکس و انگلس به‌آلمانی، جلد ۲۰، صفحه ۲۴۸

<sup>۲</sup> همانجا، جلد ۳، صفحه ۷۳

<sup>۳</sup> W. Borgius

نتیجه تأثیر وضعیت اقتصادی نیست، بلکه این انسان‌ها هستند که تاریخ خود را می‌سازند، اما در محیط زیست<sup>۴</sup> از پیش موجود و معینی، بر شالوده مناسبات واقعی از پیش یافته‌ای که در آن، مناسبات اقتصادی، هر اندازه نیز این مناسبات توسط دیگر مناسبات سیاسی و ایدئولوژی متأثر گردد، اما در آخرین مرحله این مناسبات اقتصادی هستند که تعیین کننده خط قرمزی می‌شوند که به‌تنهایی موجب فهم همه چیز می‌گردد.»<sup>۵</sup>

انگلس برای آن که مطلب را قابل فهم‌تر سازد، در همان نامه چنین ادامه داد: «انسان‌ها تاریخ خویش را خود می‌سازند، اما تا کنون نه بر مبنای اراده‌ای کلی همراه با برنامه‌ای کلی، حتی در جامعه‌ای معین با مرزهای تعیین شده تلاش آن‌ها متقابلاً هم‌دیگر را خنثی می‌کنند و به‌همین دلیل در تمامی یک‌چنین جامعه‌هایی ضرورتی وجود دارد که تکمیل کننده آن تصادف است. ضرورتی که در این‌جا خود را بر همه تصادف‌ها تحمیل می‌کند، سرانجام ضرورتی اقتصادی است.»<sup>۶</sup>

مارکس و انگلس یادآور شدند که به‌استثنای جوامع اولیه (ابتدائی) تاریخ تا کنونی انسان، به‌ویژه تاریخی که نوشته شده و مبتنی بر کتیبه‌ها و اسناد تاریخی است، تاریخ جوامع طبقاتی است، زیرا، مارکس در نامه‌ای که در سال ۱۸۴۶ به پ. و. آنگوف<sup>۷</sup> نوشت، یادآور شد «با سپاس از این حقیقت ساده که هر نسل جدیدی نیروهای مولدهای را نزد خود می‌یابد که نسل پیشین به‌وجود آورده است و از آن به‌مثابه ماده‌ی خام برای تولید نو بهره می‌گیرد، نوعی ارتباط در تاریخ انسانی به‌وجود می‌آید که هر اندازه نیروهای مولده انسانی و در نتیجه‌ی آن روابط اجتماعی بیش‌تر گردند، به‌همان اندازه نیز تاریخ بیش‌تر انسانی می‌شود.»<sup>۸</sup> بر مبنای این بینش، مبارزات سیاسی، دینی، فلسفی و ... فقط و فقط مبارزه طبقاتی را بازتاب می‌دهند.

پس می‌توان به‌این نتیجه رسید که حکومت‌ها بازتاب دهنده شرایط و مناسباتی هستند که در یک جامعه وجود دارند و در میان این مناسبات، مناسبات

<sup>4</sup> Milieu

<sup>۵</sup> همانجا، جلد ۳۹، صفحه ۲۰۶

<sup>۶</sup> همانجا

<sup>7</sup> P. W. Annenkow

<sup>۸</sup> همانجا، جلد ۴، صفحه ۵۴۸

اقتصادی عامل تعیین کننده‌ای است که سرشت و خصلت حکومت‌ها را تعیین می‌کند. پس باید نخست ببینیم در گذشته چگونه شیوه تولید و چه مناسبات اقتصادی در ایران وجود داشته است و تکامل و تحول این شیوه تولید در رابطه با بازار جهانی چگونه بوده است. پس از آن می‌توانیم دریابیم که شیوه تولید جدید همراه با ساختارهای روبنائی وارداتی می‌توانسته در ایران نقش تعیین کننده در تحقق حکومت دمکراتیک و ساختارهای جامعه مدنی بازی کند و یا آن که این شیوه تولید نیز برای ادامه زیست خود نیازی به دمکراسی و جامعه مدنی نداشت و هنوز نیز ندارد؟

### شیوه تولید آسیائی

میهن ما ایران در بخشی از جهان قرار دارد که در آن بنا بر باور مارکس در دوران پیشاسرمایه‌داری «شیوه تولید آسیائی»<sup>9</sup> غالب بود. البته بنا بر تازمترین پژوهش‌ها این شیوه تولید نه فقط در آسیا، بلکه همچنین در اروپا و افریقا و حتی در آمریکا در میان دولت‌هایی که سرخپوستان در آن قاره به‌وجود آورده بودند، نیز وجود داشته است.

«شیوه تولید آسیائی» نوعی شیوه تولید بود که در آن مالکیت بر ابزار تولید، یعنی زمین‌های زراعی، جنگل‌ها، چراگاه‌ها و حتی چشمه‌های آب و کاریزهائی که توسط دولت در گوشه و کنار کشور برای تأمین آب کشاورزی به‌وجود آمده بودند، در مالکیت همبائی‌ها (جماعات)<sup>10</sup> و در نهایت در مالکیت دولت مرکزی قرار داشت، یعنی هر کسی که قدرت سیاسی را با خشونت و زور در اختیار خود می‌گرفت، مالک جان و مال و ملک مردم می‌گشت. ویژگی شیوه تولید آسیائی در آن است که مالکیت بر زمین در کشورهائی که در دوران پیشاسرمایه‌داری به‌سر می‌برند، می‌تواند در اشکال متفاوتی پدید آید، گاهی در هیبت مالکیت ارثی، گاه دیگری به‌صورت مالکیت جمعی (مشاعی) و سرانجام در غالب مالکیت دولتی، یعنی مالکیت خود را در هیبت مستبدی می‌نمایاند که بر فراز قدرت سیاسی ایستاده است.<sup>11</sup> به‌عبارت دیگر، در این سرزمین‌ها به‌قدرت می‌توان به‌مالکیت خصوصی بر زمین برخورد. شالوده این

<sup>9</sup> Asiatische Produktionsweise

<sup>10</sup> Karl Marx; "Grundrisse", Dietz Verlag GmbH, Berlin, 1953, Seiten 376, 380, 383, 385 und 396

<sup>11</sup> Ebenda, Seite 376

شیوه تولید بر تولید کارگاهی و کشاورزی بر روی زمین‌های همبائی‌ها قرار دارد و همین ویژگی سبب می‌شود که همبائی‌ها از نقطه‌نظر برآوری نیازهای خویش خودبسنده شوند و بتوانند با برقراری کمترین سطح مرادده با مناطق پیرامون خویش، سال‌ها و سده‌ها پایدار بمانند. در این همبائی‌ها تقسیم کار بر اساس برنامه و با این هدف انجام می‌گیرد که بازتولید نیروی کار همبائی، یعنی نیروی کار افرادی که باید کار کنند و نیز خانواده‌های‌شان تأمین گردد. به‌این ترتیب همبائی‌های جامعه‌های آسیائی در حرکتی دورانی قرار دارند که در روند آن خود را بازتولید می‌کنند، اما از آن‌جا که با پیرامون خود دارای مرادده اقتصادی چندانی نیستند، نمی‌توانند سطح تولید خود را ارتقاء دهند و در نتیجه به مناسباتی راکد بدل می‌گردند که در بطن آن تاریخ می‌تواند سده‌ها تکرار شود بدون آن‌که در مناسبات تولیدی این سرزمین‌ها با جهش‌های فنی روبه‌رو گردیم.<sup>۱۲</sup>

قدرت سیاسی در سرزمین‌هایی که در آن‌ها شیوه تولید آسیائی وجود داشت، هر چند دارای اشکال مختلف بود، اما در همه این اشکال با یک عنصر همگون روبه‌رو می‌شویم که عبارت بود از کنترل کار اجتماعی توسط نهادهای وابسته به‌دولت. در برخی از این کشورها دولت هم در به‌وجود آوردن شبکه‌های آبرسانی همچون کاریزها، سدها، نه‌های مصنوعی و غیره سرمایه‌گذاری می‌کند و هم آن‌که از طریق کارمندان خود همچون میرآب‌ها بر تقسیم آب نظارت دارد. به این ترتیب زندگی اقتصادی همبائی‌ها، یعنی روستاهای کشاورزی به‌شبکه‌های آبرسانی مصنوعی و به‌طور کامل به‌موجودیت دولت وابسته می‌گردد. در آن دوران مارکس بر این باور بود کسانی که در طول تاریخ توانستند بر دانش کاریززی، قنات‌سازی، سدسازی، نه‌رکشی و همچنین حساب‌رسانی و غیره آگاهی یابند، به‌تدریج توانستند به‌نخبگانی بدل شوند که با تصرف قدرت سیاسی و رهبری نهادهای دولتی، طبقه خاصی را در جامعه به وجود آوردند که فراسوی دیگر طبقات جامعه قرار داشت. در رأس این طبقه دولتی، شاه مستبد قرار داشت که همه‌چیز و همه‌کس به‌او وابسته بود و اراده و خواست او در محدوده رسوم و عادات باستانی به قانون بدل می‌گردید. او می‌توانست مازاد تولید اجتماعی را به‌طور کامل از آن خود سازد و به این

---

<sup>۱۲</sup> در این رابطه بنگرید به نوشته من با عنوان « صد سال ناکامی در تحقق پروژه دمکراسی در ایران» در شماره‌های ۱۱۸-۱۱۵ نشریه «طرحی نو» انتشار یافته است. این نوشتار در برخی از سایت‌های اینترنتی نیز وجود دارد.

ترتیب به بزرگترین قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی بی‌رقیب بدل گردد و یا آن که بخشی از آن را به مثابه حقوق و یا پاداش در اختیار امیران و کارمندان نهادهای دولتی قرار دهد.<sup>۱۳</sup>

باز بنا بر برداشت مارکس در شیوه تولید آسیائی دهقانان آزاد و دیوانسالاری دولتی و یا اشرافیت دولتی به مثابه دو طبقه متضاد در برابر یکدیگر قرار دارند. روستائیان در دهکده‌هایی زندگی می‌کردند که دارای اقتصادی مستقل و قائم به ذات بودند، یعنی به‌خاطر دور بودن روستاها از یکدیگر، مردم هر روستائی تمامی و یا بیش‌ترین ابزار و فرآورده‌هایی را که برای زندگی کردن، بدان‌ها نیاز داشتند، خود تولید می‌کردند و می‌توانستند بدون وابستگی به شهرها و یا روستاهای اطراف سال‌های سال به زندگی خود ادامه دهند. به‌همین دلیل نیز در این دهکده‌ها مالکیت خصوصی بر زمین‌های کشاورزی وجود نداشت و بلکه همه زمین‌های زیر کشت در مالکیت همبائی یا دهکده قرار داشت که اعراب آن را مالکیت مشاعی، یعنی مالکیت جماعت نامیدند. در برخی از موارد نیز که این رده از روستاها با کمبود آب مواجه شدند، این جماعت‌های روستائی یا از بین رفتند و یا آن که فقط یک یا چند خانواده توانستند با آب اندکی که هنوز وجود داشت، در آن‌جا زندگی کنند. در این حالت دیوانسالاری دولت و مالکین خصوصی در برابر یکدیگر قرار داشتند.

در این سرزمین‌ها وظیفه اصلی دیوانسالاری دولتی سازماندهی تولید کشاورزی بود و در برابر کاری که انجام می‌داد، از روستائیان بخشی از اضافه‌تولید آن‌ها را مطالبه می‌کرد. در ایران از دوران باستان تا سقوط قاجاریه روستائیان باید ۱۰ درصد از تولید خود را بابت اجاره زمین به دولت می‌پرداختند. در مناطقی که دولت کاریزهایی را برای آبیاری مصنوعی حفر کرده بود، باید ۱۰ درصد دیگر از تولید خود را بابت آب به کارمندان دولت که «میرآب» نامیده می‌شدند که از ترکیبی از دو واژه «امیر» و «آب» است، می‌پرداختند. علاوه بر آن باید ۱۰ درصد دیگر هم به دولت مالیات می‌دادند. به‌عبارت دیگر، روستائیان حداکثر ۳۰ درصد از تولید کشاورزی خود را باید به دولت می‌دادند. البته دولت این مالیات‌ها را از افراد مطالبه نمی‌کرد و بلکه کدخدای هر روستائی مسئول پرداخت این سهمیه‌ها و مالیات‌ها به دولت بود.

<sup>۱۳</sup> مجموعه آثار مارکس و انگلس به آلمانی، جلد ۹، صفحه ۱۲۹

همچنین از آنجا که در فصل‌های پائیز و زمستان از حجم کار کشاورزی کاسته می‌شد، روستائیان مجبور بودند برای دولت کار کنند، یعنی باید زیر نظر و هدایت «میرآب» در تعمیر، بازسازی و حتی توسعه کاریزها و جوی‌های هدایت آب شرکت می‌کردند.

در این سرزمین‌ها همیشه حاکمی مستبد قرار داشت که مارکس آن را دسپوت<sup>۱۴</sup> نامید. هرگاه هیئت حاکمه از خویشاوندان حاکم یا شاه مستبد تشکیل می‌شد، در آن صورت هیئت حاکمه از اشرافیت تشکیل می‌شد و هرگاه خویشاوندی در ترکیب هیئت حاکمه نقشی بازی نمی‌کرد، در آن صورت هیئت حاکمه دارای ترکیبی دیوانسالارانه بود.

در این شیوه تولید هر فرد کشاورز به ارباب و یا صاحب زمین معینی وابسته نبود و بلکه وابستگی او به زمین از طریق وابستگی‌اش به جماعت دهکده‌ائی که در آن می‌زیست، تحقق می‌یافت. البته در برخی از موارد، در سرزمین‌هائی که در آن‌ها شیوه تولید آسیائی حاکم بود، با عناصری از بردگی روبه‌رو می‌شویم. در ایران باستان بندگان وجود داشتند که بازتاب دهنده نوعی بردگی در محدوده خانواده بود و نه بردگی به گونه‌ای که در یونان و یا روم باستان در حوزه تولید وجود داشت، زیرا در سرزمین‌هائی که شیوه تولید آسیائی حاکم بود، بخش عمده تولید کشاورزی از طریق کشت دیمی انجام می‌گرفت که سطح محصول آن پائین بود و حتی در مواردی می‌توانست پائین‌تر از آنچه باشد که یک برده برای زنده ماندن سالیانه بدان نیاز داشت. همین امر سبب شد تا برده‌داری در این حوزه از جهان، آن گونه که در یونان و روم باستان وجود داشت، هیچ‌گاه زمینه تحقق نیابد. همچنین در این سرزمین‌ها کار مزدوری نیز وجود داشت. به‌طور نمونه بنا بر اسنادی که در تخت جمشید یافت شدند، دیوانسالاری خشایار شاه هخامنشی به کسانی که در ساختن کاخ‌های شاهی شرکت داشتند، مزد می‌پرداخت.<sup>۱۵</sup> اما اشکال بردگی و کار مزدوری در این شیوه تولید نقشی فرعی داشتند. در این شیوه تولید تمامی زمین‌های کشاورزی، چمنزارها، جنگل‌ها، معادن و ... به دستگاه دولت و در رأس آن به شخص شاه به‌مثابه مالک اصلی کشور تعلق داشت.

<sup>۱۴</sup> Despot

<sup>۱۵</sup> ر. گیرشمن، «ایران از آغاز تا اسلام»، ترجمه دکتر معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۶، صفحه ۱۷۳

همچون هر جامعه طبقاتی دیگر نمی‌توان در شیوه تولید آسیائی نقش دیوانسالاری دولتی را به استثمار و غارت فرآورده‌ها و دسترنج روستائیان کاهش داد. زیرپایه سلطه این دیوانسالاری از نقشی که در مدیریت جامعه بازی می‌کرد، نشئت می‌گرفت. به‌همین دلیل نیز مسائل کلانی که به سرنوشت عمومی مربوط می‌شدند، در دستور کار دیوانسالاری دولتی قرار داشتند و در عوض مسئولیت رتق و فتق کارهای کوچکتر که دارای سرشت منطقه‌ای و محلی بودند، با ساتراپ‌ها یا استانداران، مرزبانان یا کلانتران، حاکمان شهرها، میراب‌ها و کدخدایان روستاها بود. اما آن چه شیوه تولید آسیائی را از دیگر شیوه‌های تولید ممتاز می‌سازد، این واقعیت است که در این شیوه تولید تقسیم کار فکری و بدنی به گونه‌ای تحقق یافته بود که کار فکری در حوزه کارکرد و انحصار دیوانسالاری دولتی قرار داشت، در حالی که در دیگر شیوه‌های تولید مالکیت شخصی سبب جدائی کار فکری و بدنی می‌شد، یعنی کسانی که از مالکیت بر ابزار و وسائل تولید برخوردار بودند، یا خود به کار فکری می‌پرداختند و یا آن که قادر به خرید کار فکری به سود خود بودند. خلاصه آن که در شیوه تولید آسیائی دیوانسالاری دولتی سازماندهنده تولید، توزیع، مصرف و حتی تعاون در جامعه بود.<sup>۱۶</sup>

کارل ویثفولگل<sup>۱۷</sup> در کتاب «استبداد آسیائی» خود بر این باور است که بدون نیاز به شبکه‌های آبیاری مصنوعی شیوه تولید آسیائی به‌وجود نمی‌آمد و یا به‌عبارت دیگر، شبکه‌های آبیاری مصنوعی زیرساخت و شالوده شیوه تولید آسیائی را تشکیل می‌دهند. بنا بر پژوهش‌های او در امپراتوری چین و در امپراتوری اینکا<sup>۱۸</sup> در آمریکا نخست دولت‌های استبدادی به‌وجود آمدند و این دولت‌ها سپس در مرحله معینی از انکشاف خود به ایجاد و سازماندهی شبکه‌های آبیاری مصنوعی پرداختند. در این حالت وظایف دولت فقط به ایجاد شبکه‌های آبیاری مصنوعی محدود نبود و بلکه تمامی وظایف دولت همچون ایجاد ارتش، سازماندهی تولید پیشه‌وری، ایجاد راه‌های بازرگانی، حفاظت از معابد دینی، علمی و ... را نیز در بر می‌گرفت. با این حال ویثفولگل بر این باور است که بدون آبیاری مصنوعی تحقق شیوه تولید آسیائی امکان‌ناپذیر بود، زیرا با تحقق شبکه‌های آبیاری مصنوعی می‌توان حتی با ابزار کار عقب‌افتاده محصول خوبی را برداشت کرد. او در این رابطه چنین نوشت: «کشت می‌تواند

<sup>16</sup> Maurice Godelier: "Ökonomische Anthropologie", Reinbek 1973, S. 284

<sup>17</sup> Karl Wittvögel

<sup>18</sup> Inka

در حوزه‌های آبیاری حتی با ابزارهای بسیار ابتدائی نیز انجام گیرد- در کنار خیش ساده‌ای که از یک چنگک تشکیل شده است- زرادخانه کاملی از تأسیسات بسیار ظریف آبیاری قرار دارند.»<sup>۱۹</sup>

در عوض در مناطقی که کشت دیمی حاکم است، برای به‌دست آوردن محصولی تقریباً معادل مناطقی که در آن‌ها باران زیاد می‌بارد و به آبیاری مصنوعی نیازی نیست، از یکسو به مزارع کشت بسیار بیش‌تری و از سوی دیگر به خیش آهین تکامل‌یافته‌تر نیاز است. ایجاد شبکه آبرسانی مصنوعی تلاشی است برای محدودسازی کشت دیمی که نتیجه آن به آب و هوا وابسته است و در شرائط بدی آب و هوا می‌تواند موجب پیدایش قحطی و در مواردی سبب نابودی مردمی گردد که در یک روستا زندگی می‌کنند. بنابراین، برای مقابله با این وضعیت تنظیم منابع آب برای کشاورزی به وظیفه‌ای اجتماعی بدل می‌گردد و این کار می‌تواند در حوزه روستا توسط مردمی که در آن می‌زیند، انجام گیرد و آن‌جا که از محدوده روستا فراتر می‌رود و گاهی باید کاریزهایی به طول ۵۰ تا ۱۵۰ کیلومتر حفر کرد، این وظیفه بر عهده والی یک منطقه و در نهایت در حوزه کار دولت مرکزی قرار می‌گیرد. در این حالت قدرت اقتصادی و سیاسی در دستان یک گروه و یا دیوانسالاری دولتی قرار می‌گیرد و این تمرکز قدرت سبب پیدایش استبداد آسیائی می‌گردد که بسیار خشن‌تر از استبدادی است که در اروپا وجود داشت.

وظیفه دیگری که برای انجام آن به افراد متخصص و تحصیل کرده نیاز بود، «تنظیم زمان» بود. هر چند تولید کشاورزی دارای ریتم ویژه خویش است، اما در مناطقی که تولید کشاورزی به آبیاری نیازمند است، در نتیجه درجه فعالیت تولیدی به آغاز و پایان فصل باران، کاهش و یا افزایش سطح آب رودخانه‌ها و جویبارها وابسته است. طبقه‌ای که با برخورداری از دانش توانست تقویم کار تولید کشاورزی را در جوامع شیوه تولید آسیائی تنظیم کند، در عین حال دانش نجوم و پیشگونی آینده را نیز در انحصار خود داشت. ویتفولگ بر این باور است که در جوامع شیوه تولید آسیائی تنظیم تقویم تولید کشاورزی و همچنین گسترش و بازسازی شبکه‌های آبرسانی بخش مهمی از

---

<sup>19</sup> Günter Lewin: "Zur Diskussion über die „asiatische Produktionsweise“ in der marxistischen Literatur Frankreichs, in: Ethnographisch-Archäologische Zeitschrift 13 (1972), S. 61

حوزه فعالیت طبقه‌ای را که خود به دیوانسالاری دولتی بدل شده است، تشکیل می‌داد.<sup>۲۰</sup>

## انکشاف و بحران شیوه تولید آسیائی

همان‌طور که یادآور شدیم، پژوهش‌های نوین مارکسیستی آشکار ساخته‌اند که در برخی از مناطق جهان جامعه اولیه در روند تکامل نیروهای مولده خویش زمینه را برای پیدایش شیوه تولید آسیائی فراهم آورد، یعنی انتقال از جامعه اولیه به شیوه تولید آسیائی مستقیم بوده است. بر اساس این بررسی‌ها روند تکامل از جامعه اولیه به شیوه تولید آسیائی شکل غالب و جهانشمول بوده است و در عوض فقط در برخی از مناطق کوچک جهان شیوه‌های تولیدی متکی بر بردگی و فئودالی به‌وجود آمده‌اند، یعنی پیدایش این اشکال شیوه تولید فقط در شرائط تاریخی- جغرافیائی ویژه‌ای می‌توانستند تحقق یابند. همین بررسی‌ها نشان می‌دهند که تمدن‌های اولیه در سرزمین‌هایی چون مصر، چین، بابل، آشور، ایران، هندوستان و چین تحقق یافتند که در همه این سرزمین‌ها شیوه تولید آسیائی حاکمیت داشت. حتی شیوه تولید آسیائی شالوده تمدن بومی آمریکائی در امپراتوری اینکاها را تشکیل می‌داد. همچنین در جزیره‌های کرت<sup>۲۱</sup> و میکنه<sup>۲۲</sup> در دریای مدیترانه نیز شیوه تولید آسیائی سبب پیدایش تمدن‌های اولیه شد. دیگر آن که همین شیوه تولید در افریقا و به ویژه در کشورهای غنا، مالی و سُنقائی<sup>۲۳</sup> موجب پیدایش تمدن‌های بومی پیش‌رفته گشت.<sup>۲۴</sup>

همچنین همین بررسی‌ها آشکار ساختند که نظریه مارکس و انگلس مبنی بر این که در شیوه تولید آسیائی نوعی رکود در زمینه تکامل نیروهای مولده وجود دارد، با توجه به مدارک و اسناد تاریخی قابل اثبات نیست. در این سرزمین‌ها

---

<sup>20</sup> Karl August Wittfogel: "Die Theorie der asiatischen Gesellschaft", in: Zeitschrift für Sozialforschung 1938, S. 90-122

<sup>21</sup> Kreta

<sup>22</sup> Mykene

<sup>23</sup> Songhai

<sup>24</sup> Autorenkollektiv unter Leitung von Heinz Kreissig: "Griechische Geschichte", Berlin 1985, S. 43ff, Günter Lewin: "Zur Diskussion über die „asiatische Produktionsweise“ in der marxistischen Literatur Frankreichs", in: Ethnographisch-Archäologische Zeitschrift 13 (1972), S. 618, Autorenkollektiv unter Leitung von Irmgard Sellnow: "Weltgeschichte bis zur Herausbildung des Feudalismus", Berlin 1978

نیروهای مولده همچنان از انکشاف برخوردار بوده‌اند و این انکشاف اما دارای اشکال بسیار ناهمگونی بوده است.

شیوه تولید آسیایی ساده را می‌توان در آن دسته از جوامع کشاورزی یافت که دارای ساختاری طبیفه‌ای بوده‌اند. در این جوامع تولید کشاورزی به‌طور دسته‌جمعی انجام می‌گیرد، مالکیت خصوصی بر زمین وجود ندارد و تمامی زمین‌ها در مالکیت مشاعی طبیفه یا ایل قرار دارد که رئیس طبیفه یا ایل درباره سرنوشت آن تصمیم می‌گیرد. همه باید بدون چون و چرا از فرمان‌ها و اراده رئیس طبیفه یا ایل پیروی کنند. به عبارت دیگر، در این همبائی‌ها ساختار جامعه اولیه همچنان پایرجا باقی می‌ماند، کار کشاورزی اشتراکی انجام داده می‌شود و مازاد تولید به رئیس طبیفه و ایل تعلق دارد که او باید بخش بزرگی از آن را به دولت مرکزی تحویل دهد تا بتوان هزینه دیوانسالاری دولتی، یعنی مخارج ارتش، کارمندان ادارات و همچنین هزینه زندگی روحانیت و دربار شاه را تأمین کرد. در این دوران شاه و دیوانسالاری دولتی مالک تمامی کشتزارها، مراتع، چمن‌زارها، جنگل‌ها، و کاریزها و تمامی شبکه‌های آبیاری بودند، یعنی دولت و شاه یکی بودند. در این جوامع آن گونه که مارکس در بررسی‌های خود بدان اشاره کرد، اجاره‌بهاء زمین‌های زراعی و مالیاتی که روستائیان باید به دولت می‌پرداختند، همگون و غیرقابل تفکیک از هم بودند، یعنی در این دوران آنچه به مثابه مالیات از روستائیان گرفته می‌شد، چیز دیگری جز اجاره بهاء زمین نبود. به همین دلیل نیز مارکس بر این باور بود که در این جوامع نوعی «نظم طبقاتی ابتدائی قابل مشاهده وجود داشت». امپراتوری اینکها در آمریکا نمونه برجسته یک‌چنین شکل ساده‌ای از شیوه تولید آسیایی بود.

در شکل پیشرفته‌تری از شیوه تولید آسیایی زمین‌های زیر کشت دیگر در مالکیت مشاعی روستاها قرار نداشتند و بلکه روستائیان مالک زمین‌های کشاورزی خود بودند و با کار فردی خود در آن‌ها کشت می‌کردند. در این مرحله همبائی‌های روستائی متلاشی شده و جای آن را طبقات نوئی گرفته بودند که عبارت بودند از مالکین بزرگ ارضی که در گذشته به دیوانسالاری دولتی تعلق داشتند و یا در گذشته بازرگان بوده‌اند. در کنار آن‌ها می‌توان رباخواران صاحب زمین شده و نیز سرمایه‌داران مانوفاکتورها را یافت که با خرید زمین‌های کشاورزی می‌کوشیدند سرمایه افزوده خود را به زمین تبدیل کنند.

آنچه سبب یک‌چنین تحولی گشت، نه رکود شیوه تولید آسیایی، بلکه رشد

نیروهای مولده در درون این شیوه تولید بود. در تولید کشاورزی به تدریج ابزارهای کار فلزی و به ویژه آهنین جای ابزارهای کار ابتدائی را گرفتند و در رابطه با شخم زدن زمین نه فقط از نیروی کار انسان، بلکه همچنین از نیروی کار چارپایانی چون گاو، خر و اسب بهره گرفته می‌شد. همچنین فن‌آوری ایجاد و بهره‌برداری از شبکه آبیاری دچار دگرگونی‌های اساسی می‌گشت. به این ترتیب به حجم تولید افزوده می‌شد، امری که سبب بهبودی تغذیه ساکنین همبائی‌ها و افزایش جمعیت روستاها می‌گشت. این پیشرفت‌های فنی موجب تحول ساختار همبائی‌ها و به‌ویژه سبب رشد پیشه‌وری در آن‌ها می‌شد، زیرا برای تولید ابزارهای کار کشاورزی به کار و فرآورده‌های پیشه‌وران و به‌ویژه آهنگران نیاز بود. همین امر سبب می‌شد تا در مرحله معینی از انکشاف نیروی کار، در بطن شیوه تولید آسیائی تولید کالائی ساده به‌وجود آید، یعنی با رشد پیشه‌وری که موجب تولید مازاد مصرف فرآورده‌های کشاورزی در همبائی‌های روستائی می‌شد، بازرگانی از رشد قابل ملاحظه‌ای برخوردار می‌گشت. و سرانجام آن که زمین‌های کشاورزی خود به کالا بدل می‌شدند و با خرید و فروش آن می‌شد به سودهای سرشاری دست یافت. همین امر سبب پیدایش سرمایه ربائی و در مواردی حتی سرمایه مانوفاکتوری در بطن شیوه تولید آسیائی گشت. بخش تعیین‌کننده‌ای از مالیات‌ها و اجاره‌های زمین را که دیوانسالاری دولتی از روستائیان وصول می‌کرد، به‌صورت سود به این طبقات منتقل می‌شد و همین امر سبب پیدایش زمینداران کلان می‌گشت که به ناگهان مالک ده‌ها و در مواردی حتی صدها روستا گشته بودند. بخشی از زمین‌های زراعی به سرمایه‌داران ربائی و بازرگانی منتقل می‌شد. رهبران دیوانسالاری دولتی نیز از یکسو می‌توانستند زمین‌های کشاورزی را از همبائی‌هایی که در وضعیت ورشکستگی قرار داشتند، بخرند و از سوی دیگر از شاه مستبد بخشی از زمین‌های دولتی را به‌عنوان پاداش دریافت کنند و به این ترتیب به زمینداران کلان بدل گردند. چنین اشکال پیش‌رفته شیوه تولید آسیائی را می‌توان در تاریخ چین، در ایران باستان، در امپراتوری اسلامی و همچنین در امپراتوری عثمانی یافت. چین حتی تا سده ۱۷ میلادی پیش‌رفته‌ترین کشوری بود که در آن زمان در جهان وجود داشت. با این حال دیدیم که مناسبات سرمایه‌داری نه در چین، بلکه در اروپای غربی تحقق یافت. وجود طبقاتی ویژه‌ای که در چین وجود داشت، یعنی طبقاتی که فرآورده شیوه تولید آسیائی و سیستم آبیاری مصنوعی بودند، امکان‌گذار به شیوه تولید سرمایه‌داری را در چین ناممکن می‌ساخت، زیرا در سرزمین‌هایی که در آن‌ها شیوه تولید آسیائی حاکم بود، در دوران‌هایی که

زمینداری کلان مبتنی بر مالکیت خصوصی از رشد و تمرکز فوق‌العاده برخوردار می‌شد، این سرزمین‌ها با شتاب گرفتار بحران اقتصادی و سیاسی می‌گشتند، بحرانی که همیشه موجب سقوط پادشاهانی می‌شد که بر اریکه قدرت نشسته بودند. برخی از پژوهشگران این روند را «گردش دورانی پادشاهی‌ها»<sup>25</sup> نام نهادند. ویفولگ در اثر خود «استبداد آسیائی» یک‌چنین روندی را این‌گونه ترسیم کرده است:

۱- در آغاز هر دوران پادشاهی نوینی دهقانان آزاد در مقایسه با زمینداران کلان و کسانی که زمین‌های دولتی را اجاره می‌کردند، بزرگترین بخش عمومی را تشکیل می‌داد. شاه تازه به‌قدرت رسیده در اختیار کسانی که در به‌قدرت رسیدن او نقشی می‌داشتند و حتی به سربازان ساده برای تبدیل شدن به دهقانان آزاد زمین و بذر و وسائل کار کشت رایگان قرار می‌داد. در این دوران مقدار و سطح مالیات‌های دولتی بسیار اندک و پائین بود.

۲- با رشد روستائیان آزاد سطح تولید کشاورزی افزایش می‌یافت و در نتیجه به سهم مالیاتی که دولت دریافت می‌کرد، افزوده می‌شد و دیوانسالاری دولتی از توانایی سرمایه‌گذاری در بخش شبکه آب، یعنی حفر کاریزها و کانال‌های بیش‌تر برای هدایت آب و همچنین ساختن سیلاب‌ها برای پس‌انداز و نگهداری آب‌ها برخوردار می‌شد.

۳- و هر اندازه سطح رفاه در روستاها و دیوانسالاری دولتی بالاتر می‌رفت، به‌همان نسبت نیز به مقدار سود بازرگانان و افزوده می‌گشت و کارمندان دیوانسالاری از درآمد بیش‌تری بهره‌مند می‌گردیدند. همین امر سبب می‌شد تا ثروتی که در هیبت پول و زر اندوخته شده بود، به زمین تبدیل گردد که دزدیدن آن آسان نبود و تنها قدرتی که می‌توانست از صاحبان زمین سلب مالکیت کند، دولت بود. اما دولتی که خود در فاء به‌سر می‌برد، دست به چنین کاری نمی‌زد.

۴- به این ترکیب بخش خصوصی به زیان بخش دولتی و اجتماعی گسترش می‌یافت و در نتیجه آن دسته از روستائیان که برای زمینداران کلان کار

---

<sup>25</sup> Reinhard Kössler: "Dritte Internationale und Bauernrevolution", Frankfurt am Main, 1982

می‌کردند، دیگر به دولت مالیاتی نمی‌پرداختند و آن بخش از زمینداران کلان که خود به دیوانسالاری دولتی تعلق داشتند، به راه و روش نپرداختن مالیات به دولت واقف بودند و بخش دیگری که از بازرگانان و رباخواران تشکیل می‌شد، با رشوه پرداختن به کارمندان دولت از پرداختن مالیات به دولت خودداری می‌کرد.

۵- به این ترتیب پس از چندی که از پیدایش و انکشاف بخش خصوصی گذشت، از مقدار و سطح درآمد دولت کاسته شد و در نتیجه دیوانسالاری دولتی از انجام وظائف اقتصادی خود به تدریج عاجز گشت. چنین دولتی مجبور بود خدمات کمتری را در اختیار شهروندان خود که به‌طور عمده از روستائیان تشکیل می‌شد، قرار دهد و در عوض برای حفظ سلطه خود هر چه بیشتر از آن‌ها مالیات مطالبه می‌کرد. در چنین وضعیتی روستائیان یا باید با رهن گذاشتن زمین‌های خود نزد رباخواران مالیات دولت را می‌پرداختند، امری که پس از چندی سبب می‌شد تا زمین‌هایشان به مالکیت رباخواران درآیند. و یا آن که باید زمین‌های خود را داوطلبانه به زمینداران کلان می‌فروختند تا بتوانند خود را از پرداخت مالیات به دولت رها سازند. در هر دو حال سهم مالکیت خصوصی بر زمین‌های کشاورزی انکشاف می‌یافت و هم‌زمان از دامنه مالیات‌های دریافتی دولت کاسته می‌شد.

۶- با تخریب نیروهای مولده اجتماعی و به‌ویژه با ویرانی شبکه آبیاری مصنوعی فشار مالیات بر روستائیان بیش از پیش افزایش می‌یافت. از یکسو سقف مالیات به دولت ثابت می‌ماند و از سوی دیگر روستائیان از زمین‌های زیر کشت خود به‌خاطر تخریب شبکه آبیاری محصول کمتری برداشت می‌کردند و به این ترتیب باید بخش بیشتری از درآمد خود را به دولت به مثابه مالیات واگذار می‌نمودند و در نتیجه تنگناتر می‌شدند. دیری نپایید که روستائیان برای برون‌رفت از این وضعیت مجبور به شورش شدند. در آغاز این جنبش‌ها جنبه محلی داشتند، اما پس از چندی به ابعاد آن افزوده شد، زیرا نمایندگان دولت مرکزی در این مناطق درمی‌یافتند که با سرکوب جنبش‌های روستائی زیرپایه هستی اجتماعی خود را تخریب می‌کنند، یعنی هنگامی که محصول برداشت شده کفاف زندگی روستائیان را نمی‌داد، دریافت مالیات‌های سنگین دیر یا زود سبب فرار روستائیان از دهکده‌ها و ویرانی سیستم تولید کشاورزی می‌گشت. در این مرحله این دسته از نمایندگان دولت مرکزی که خود خان‌های منطقه‌ای

بودند، از پشتیبانی دولت مرکزی خودداری می‌کردند. در این مرحله پیشه‌وران و بازرگانان نیز با حاکم محلی علیه دولت مرکزی متحد می‌شدند. در چنین وضعیتی دولت مرکزی برای سرپوش نهادن بر ضعف خود، هر چه بیشتر به خشونت و قهر روی می‌آورد و در دریافت مالیات‌های خود از روستائیان از روش‌های به‌دور از اخلاق و مبتنی بر خشونت بهره می‌گرفت.

۷- ضعف دولت مرکزی سبب می‌شد تا اقوام کوچنده عشایر بتوانند حوزه حرکت خود را گسترش دهند و بر روستاها غلبه کنند. در چنین وضعیتی روستائیان برای رهایی از فشار مالیاتی دولت مرکزی از قدرت سیاسی رهبران طوایف عشایر پشتیبانی می‌کردند و همین امر سبب می‌شد تا در اتحاد با بخشی از دیوانسالاری دولتی و همچنین بازرگانان و پیشه‌وران علیه دولت مرکزی برخیزند و در نبردی نابرابر بر او چیره شوند. سقوط دولت مرکزی و استقرار حکومت نو سبب تکرار روندی می‌شد که در اینجا مورد بررسی قرار دادیم.<sup>۲۶</sup>

آن‌چنان که خواهیم دید، مارکس با دیدن این روند پنداشت که در شیوه تولید آسیائی تاریخ درجا می‌زند و با سقوط یک سلسله پادشاهی و آغاز پادشاهی نوینی تاریخ تکرار می‌گردد، یعنی جامعه در وضعیتی ساکن و در رکود به‌سر می‌برد.

یکی از تأثیرات جنبی خلع مالکیت از زمینداران کلان آن است که با افزایش فزاینده قدرت مرکزی، نه تنها زمینداران بزرگ، بلکه همچنین بازرگانان و صاحبان مانوفاکتورها نیز هستی اقتصادی خود را از دست می‌دهند، یعنی دولت مرکزی جدید برای تأمین هزینه‌های خود ثروت انباشته شده نزد آن‌ها را می‌رباید. به همین دلیل نیز شیوه تولید سرمایه‌داری نتوانست با تکیه بر نیروی خود در این سرزمین‌ها به‌وجود آید و بلکه از سده ۱۹ به بعد توسط مهاجمین امپریالیسم به مردم بومی این کشورها تحمیل شد، یعنی پدیده‌ای وارداتی بود.

---

<sup>26</sup> Karl August Wittfogel: "Die Theorie der asiatischen Gesellschaft", in: Zeitschrift für Sozialforschung 1938, S. 90-122

کشاورزی متکی بر آبیاری علت اصلی پیدایش شیوه تولید آسیائی نبود، اما تحقق آن را آسان و ممکن ساخت. شیوه تولید آسیائی برخلاف دیگر شیوه‌های تولیدی از ثبات و دوام برخوردار است و طی ۲ سده گذشته بحران‌های زیادی را پشت سر نهاده، اما هر بار توانسته است خود را بازتولید کند.

### برداشت مارکس و انگلس از شیوه تولید آسیائی

بنا بر بینش مارکس انسان در طول تاریخ خویش شیوه‌های تولید مختلفی را به‌وجود آورده است که از میان آن‌ها تنها شیوه تولید ابتدائی یا اولیه، شیوه تولیدی بود که در آن مالکیت شخصی بر ابزار و وسائل تولید وجود نداشت و در نتیجه جامعه به‌طبقات دارا و ندار، مالک بر ابزار تولیدی و کسانی که از این مالکیت محروم بودند، تقسیم نگشته بود. در آن جامعه همه‌چیز به‌همه کس و یا به‌عبارت دیگر هیچ چیز به هیچ کس تعلق داشت.

با فروپاشی جوامع اولیه، شیوه‌های تولید دیگری به‌وجود آمدند که مارکس از آن‌ها در پیشگفتاری که به‌اثر خود «نقد اقتصاد سیاسی» نوشت، به‌مثابه شیوه‌های تولید آسیائی، باستانی<sup>۲۷</sup>، فئودالی و سرمایه‌داری نام برده است.<sup>۲۸</sup> نزد مارکس برده‌داری شیوه تولید مستقلی نیست و بلکه جزئی از شیوه تولید باستانی است که در یونان و روم وجود داشت. او همچنین در برخی دیگر از نوشته‌های خود و از آن جمله در «گروندریسه» از «شیوه تولید ژرمنی» نام می‌برد که در سرزمین‌هایی وجود داشت که رومی‌ها آن سرزمین‌ها را ژرمن می‌نامیدند و آلمان، اتریش و حتی بخش آلمانی نشین سوئیس جزئی از آن سرزمین باستانی را تشکیل می‌دهند. در این‌جا اما گفتار خود را به شیوه تولید آسیائی محدود می‌سازیم که بنا بر بینش مارکس و انگلس در افریقای شمالی و آسیا و حتی در روسیه تزاری وجود داشت.

شیوه تولید آسیائی، شیوه تولیدی است که پیش از پیدایش سرمایه‌داری لاقل در بخشی از جهان حاکم بود و در این شیوه تولید مالکیت همبائی‌ها یا مالکیت جماعت<sup>۲۹</sup> بر زمین وجود داشت. به عبارت دیگر، در این شیوه تولید مالکیت فردی بر زمین وجود نداشت و بلکه فرد چون عضو همبائی (جماعت، آبادی)

<sup>27</sup> Antike

<sup>28</sup> همانجا، جلد ۱۳، صفحه ۹

<sup>29</sup> Gemeineigentum

بود، از مالکیت مشترک زمینی که به همبائی تعلق داشت و یا آن که همبائی از حق استفاده از آن بهره‌مند بود، برخوردار می‌گشت. مارکس در «گروندریسه» به این نکته اشاره کرد و نوشت که «زمین بزرگترین آزمایشگاه و زرادخانه‌ای است که هم ابزار کار و هم ماده‌ی کار و هم نشست‌گاه<sup>۳۰</sup>، یعنی بنیاد همبائی (جماعت، آبادی) را فراهم می‌آورد. آن‌ها [انسان‌ها] رفتار ساده‌لوحانه‌ای نسبت به مالکیت همبائی و نیز نسبت به کار زنده‌ای دارند که همبائی را تولید و بازتولید می‌کند. هر فردی فقط به‌مثابه عضو، یعنی عضو همبائی از مالکیت یا دارندگی برخوردار می‌شود.»<sup>۳۱</sup>

از نقطه نظر مارکس شکل آسیائی مالکیت بر زمین، شکل ویژه‌ای است که بر مبنای آن جوامع اولیه به جوامع طبقاتی تکامل یافتند. به‌همین دلیل نیز در کشورهای مختلف آسیا نه با یک شکل از مالکیت، بلکه با اشکال گوناگون مالکیت بر زمین مواجه می‌شویم که هر چند در شکل با یکدیگر توفیر دارند، اما در محتوا شبیه یکدیگرند، یعنی در این جامعه‌ها شکل غالب مالکیت بر زمین مالکیت همبائی‌ها، جماعت‌ها، مالکیت مشاعی و یا دولتی است. به‌عبارت دیگر در این سرزمین‌ها به‌ندرت می‌توان به مالکیت خصوصی بر زمین برخورد. شالوده این شیوه تولید بر تولید کارگاهی و کشاورزی بر روی زمین‌های همبائی‌ها قرار دارد و همین ویژگی سبب می‌شود که همبائی‌ها از نقطه‌نظر برآوری نیازهای خویش خودبسنده شوند و بتوانند با برقراری کمترین سطح مرادوه با مناطق پیرامون خویش، سال‌ها و سده‌ها پایدار بمانند. در همبائی‌ها تقسیم کار بر اساس برنامه و با این هدف انجام می‌گیرد که بازتولید نیروی کار همبائی، یعنی نیروی کار افرادی که باید کار کنند و نیز خانواده‌هایشان تأمین گردد. به‌این ترتیب همبائی‌های جامعه‌های آسیائی در حرکتی دورانی قرار دارند که در روند آن خود را بازتولید می‌کنند، اما از آن‌جا که با پیرامون خود در مرادوه‌ای اندک قرار دارند، نمی‌توانند سطح تولید خود را ارتقاء دهند و در نتیجه به مناسباتی راکد بدل می‌گردند که در بطن آن تاریخ خود را تکرار می‌کند، بدون آن که بتواند از جهشی دیالکتیکی برخوردار شود.

<sup>30</sup> Sitz

<sup>31</sup> کارل مارکس، «گروندریسه»، به‌زبان آلمانی، چاپ آلمان شرقی، صفحه ۳۷۶. لازم به‌یادآوری است که نخست خواستم از ترجمه «گروندریسه» آقایان باقر پرهام و احمد تدین بهره‌گیرم. اما هنگامی که متن ترجمه را با اصل آلمانی مقایسه کردم، دریافتم که این ترجمه بسیار نادقیق و در مواردی کاملاً اشتباه است و به‌همین دلیل خود مجبور به ترجمه دگرباره نقل قول‌هایی شدم که برای این نوشته ضروری بودند.

مارکس در «گروندریسه» در این رابطه نوشت: «این شکل که بر مناسبات همسانی قرار دارد، می‌تواند خود را به گونه‌های متفاوتی تحقق بخشد. این امر به هیچ‌وجه نافی آن نیست که به‌طور مثال آن‌چنان که در بیشتر اشکال مالکیت آسیائی بر زمین [می‌توان دید]، وحدت پیوند دهنده‌ای که بر فراز این همبائی‌های کوچک قرار دارد، به‌مثابه مالک والاتر و یا به‌مثابه یگانه مالک هویدا شود، در حالی که همبائی‌های واقعی فقط به‌مثابه صاحبان موروثی آن زمین‌ها نمایان می‌شوند. از آن‌جا که وحدت مالک واقعی و پیش‌شرط واقعی مالکیت مشاعی است، در نتیجه این یک می‌تواند در شکل ویژه‌ای بر فراز بسیاری از همبائی‌های واقعی قرار گیرد، در این صورت فرد عملاً بدون مالکیت است و یا آن که مالکیت به فرد به‌واسطه همبائی ویژه‌ای و اگذار می‌گردد- مالکیتی که رفتار فرد را نسبت به شرائط طبیعی کار و بازتولید به‌مثابه جسم ذهنی متعلق به او، همچون عینیت طبیعت غیرزنده‌اش نمایان می‌سازد- برای او این وحدت همگانی در هیبت مستبندی متحقق می‌شود که پدر بسیاری از همبائی‌ها است. وانگهی مازاد تولید که قانوناً به‌وسیله‌ی تصرف واقعی کار تعیین می‌شود، در نتیجه به‌این والاترین وحدت، یعنی به‌همبائی تعلق می‌گیرد. در مرکز استبداد آسیائی و فقدان مالکیت که به‌مثابه منظر حقوقی این استبداد نمایان می‌شود، در واقعیت مالکیت قبیله‌ای یا مالکیت همبائی شالوده‌اش را می‌سازد، و در بیشتر موارد محصول ترکیبی از تولید کارگاهی (مانوفاکتوری) و کشاورزی در درون همبائی (آبادی) کوچک است که بدین وسیله زمینه خودبسنده‌گی‌اش را فراهم می‌آورد که در آن تمامی شرائط بازتولید و مازادتولید گرد آمده است. بخشی از این کار مازاد به‌اجتماع برتر تعلق می‌گیرد که در نهایت در هیبت شخص موجودیت می‌یابد و این کار مازاد یا به خراج و غیره تبدیل می‌شود، همچون انجام کار دسته‌جمعی برای تجلیل از این وحدت، بخشی در تجلیل از مستبد واقعی و بخشی دیگر در تجلیل از ذات قبیله یا خداوند مصرف می‌گردد.»<sup>۳۲</sup>

مارکس در این رابطه در «سرمایه» به‌هندوستان اشاره کرد و نوشت: «آن دسته از همبائی‌های کوچک و بسیار کهن که به‌طور مثال هنوز در هند به‌حیات خود ادامه می‌دهند، بر پایه‌ی مالکیت اشتراکی بر زمین، بر مبنای پیوند بلاواسطه کشاورزی و پیشه‌وری و بر تقسیم کار محکمی قرار گرفته‌اند، عواملی که در هنگام تشکیل همبائی نوینی به‌مثابه نقشه و الگوی از پیش

مارکس، در آثار مختلف خود یادآور شد که قدرت سیاسی در سرزمین‌هایی که در آن‌ها شیوه تولید آسیائی وجود داشته، هر چند دارای اشکال مختلف بوده است، اما در همه این اشکال با یک عنصر واحد روبرو می‌شویم که عبارت است از کنترل کار اجتماعی توسط نهادهای وابسته به‌دولت. در برخی از این کشورها دولت هم در به‌وجود آوردن شبکه‌های آبرسانی همچون کاریزها، سدها، نهرهای مصنوعی و غیره سرمایه‌گذاری می‌کند و هم آن‌که از طریق کارمندان خود همچون میرآب‌ها بر تقسیم آب نظارت دارد. به این ترتیب زندگی اقتصادی همبائی‌ها، یعنی روستاهای کشاورزی به‌شبکه‌های آبرسانی مصنوعی و به‌طور کامل به‌موجودیت دولت وابسته می‌گردد. مارکس بر این باور بود کسانی که در طول تاریخ توانستند بر دانش کاریززی، قنات‌سازی، سدسازی، نهرکشی و همچنین حساب‌رسانی و غیره آگاهی یابند، به‌تدریج توانستند به‌نخبگانی بدل شوند که با تصرف قدرت سیاسی و رهبری نهادهای دولتی، طبقه خاصی را در جامعه به وجود آوردند که فراسوی دیگر طبقات جامعه قرار داشت و دارد. در رأس این طبقه دولتی، شاه مستبد قرار گرفته است که همه‌چیز و همه کس به‌او متعلق است و اراده و خواست او در محدوده رسوم و عادات باستانی به قانون بدل می‌گردد. او می‌تواند مازاد تولید اجتماعی را به‌طور کامل از آن خود سازد و به این ترتیب به بزرگترین قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی بی‌رقیب بدل گردد.

مارکس در مقاله‌ای که در سال ۱۸۵۳ درباره «سلطه بریتانیا بر هند» نوشت، یادآور شد که «از دوران‌های بسیار دور در شرق با سه وزارت‌خانه»<sup>۳۴</sup> دولتی مواجه می‌شویم: وزارت‌خانه مالی یا وزارت‌خانه‌ای که بتوان با آن خلق خودی را چاپید؛ وزارت‌خانه جنگ که بتوان با آن خلق‌های دیگر را غارت کرد؛ و سرانجام وزارت‌خانه کارهای اجتماعی. مناسبات جوی و اقلیمی، به‌ویژه وجود رگه‌های کویر بزرگی که از صحرای [افریقا] تا عربستان و از آن‌جا تا ایران، هند و تاتارستان تا بلندترین سرزمین‌های کوهستانی آسیا کشیده شده است، وجود آبرسانی مصنوعی توسط نهرها و دستگاه‌های آبرسان را ضروری می‌سازد

<sup>۳۳</sup> کارل مارکس، «سرمایه»، جلد نخست، مجموعه آثار مارکس و انگلس به‌آلمانی، جلد ۲۳، صفحه ۳۷۸ و ترجمه فارسی ایرج اسکندری، انتشارات حزب توده، صفحه ۳۳۶

<sup>۳۴</sup> Departement

که شالوده کشاورزی شرق را تشکیل می‌دهد. همچون در مصر، در هند، همچنین در بین‌النهرین<sup>۳۵</sup>، ایران و دیگر سرزمین‌ها طغیان آب‌ها را نیز قابل استفاده ساختند تا بتوانند از طریق پس‌انداز آب‌های اضافی در نهرها به بارآوری زمین بی‌افزایند. ضرورت بی‌چون و چرای صرفه‌جویی در مصرف آب و مصرف اشتراکی آب که در غرب و به‌طور مثال در فلاندرن<sup>۳۶</sup> و ایتالیا سبب پیوستن آزادانه شرکت‌های خصوصی گشت، در شرق، آن‌جا که سطح تمدن پائین و قلمرو سرزمین‌ها گسترده بود، به‌قهر دولتی مرکزی نیاز بود تا بتوان پیوند آزادانه‌ای را میان [همبائی‌ها] برقرار ساخت. در این رابطه تمامی حکومت‌های آسیائی از کارکردی اقتصادی برخوردار بودند، کارکردی که بر مبنای آن باید مراقب کارهای اجتماعی می‌بودند. یک‌چنین بارآوری مصنوعی زمین که وابسته به‌دخالت حکومت است و هرگاه حکومت به‌کار آبرسانی و نهرکشی نرسد، با شتاب به‌ویرانی بدل خواهد گشت، آن واقعتاً اعجاب‌انگیزی را توضیح می‌دهد که سبب گشته است تا امروزه مناطق بسیار گسترده‌ای را که روزگاری همچون پالمگیر<sup>۳۷</sup> و پترا<sup>۳۸</sup>، خرابه‌های یمن و مناطق گسترده‌ای در مصر، ایران و هندوستان، از سرسبزی درخشانی برخوردار بودند، اینک بایر و متروک بیابیم. همین امر آشکار می‌سازد که چگونه یک جنگ ویرانگر می‌توانست سبب کاهش جمعیت و تمامی تمدن یک سرزمین گردد.<sup>۳۹</sup>

همچنین مارکس و انگلس بر این باور بودند که شیوه تولید آسیائی که نسبت به‌تمامی شیوه‌های تولیدی پیشاسرمایه‌داری از ثبات بیش‌تری برخوردار بوده و به‌همین دلیل نیز بیش از هر شیوه تولید دیگری دوام داشته است، با دگرگونی مناسبات تولیدی و مالکیت در این کشورها از بین خواهد رفت. مارکس در این باره در «گروندریسه» چنین نوشت: «خود تولید، پیشرفت جمعیت (این نیز به‌تولید مربوط می‌شود) به‌تدریج سبب از میان برداشتن چنین شرائطی می‌شود؛ به‌جای بازسازی سبب نابودی‌شان می‌شود و غیره، و همراه با مناسبات مالکیتی که همبائی بر بنیاد آن به‌وجود آمده بود، [همبائی] نیز نابود می‌گردد. در این میان شکل آسیائی [مناسبات مالکیت] ضرورتاً از همه سخت‌جان‌تر و ماندنی‌تر است. این امر در پیش‌شرط‌های آن نهفته است که بر مبنای آن فرد در برابر

<sup>35</sup> Mesopotamien

<sup>36</sup> Flandern

<sup>37</sup> Palmgyra

<sup>38</sup> Petra

<sup>۳۹</sup> مجموعه آثار مارکس و انگلس به‌آلمانی، جلد ۹، صفحه ۱۲۹

همبانی استقلالی ندارد؛ که مبتنی بر دایره بسته‌ای از خودبسندگی تولید پیشه‌وری و کشاورزی و غیره است. هرگاه فرد مناسبات خود را با همبانی دگرگون سازد، در آن صورت سبب تغییر خود و نابودی همبانی و پیش‌شرط‌های اقتصادی‌اش می‌گردد؛ از سوی دیگر دگرگونی این پیش‌شرط‌های اقتصادی که توسط دیالکتیک خودی موجب فقر و غیره می‌گردد؛ که پیش از هر چیز بر امور جنگی و فتوحات تأثیر می‌نهد، آن‌چنان که [این دو] در روم خود جزئی از شرائط اقتصادی جامعه بودند، سبب از بین رفتن پیوندهائی که این يك بر آن استوار بود، می‌شود.<sup>۴۰</sup>

البته در اینجا به بازگویی چند نمونه از اندیشه‌های مارکس بسنده کردیم. اندیشه شیوه تولید آسیائی بعدها توسط دانشمندی چون کارل ویتفولگ<sup>۴۱</sup>، فرنج توکای<sup>۴۲</sup> و بسیاری دیگر مورد بررسی بیشتر قرار گرفت و برخلاف فرمان استالین که وجود چنین شیوه تولیدی را نفی می‌کرد، درستی آن تأیید شد.

کارل ویتفولگ در کتاب «استبداد آسیائی» خود بر این باور است که بدون نیاز به شبکه‌های آبیاری مصنوعی شیوه تولید آسیائی به‌وجود نمی‌آمد و یا به‌عبارت دیگر، شبکه‌های آبیاری مصنوعی زیرساخت و شالوده شیوه تولید آسیائی را تشکیل می‌دهند. بنا بر پژوهش‌های او در امپراتوری چین و در امپراتوری اینکا در آمریکا نخست دولت‌های استبدادی به‌وجود آمدند و این دولت‌ها سپس در مرحله معینی از انکشاف خود به ایجاد و سازماندهی شبکه‌های آبیاری مصنوعی پرداختند. در این حالت وظایف دولت فقط به ایجاد شبکه‌های آبیاری مصنوعی محدود نبودند و بلکه تمامی وظائف دولت همچون ایجاد ارتش، سازماندهی تولید پیشه‌وری، ایجاد راه‌های بازرگانی، حفاظت از معابد دینی، علمی و ... را نیز در بر می‌گرفت. با این حال ویتفولگ بر این باور بود که بدون آبیاری مصنوعی تحقق شیوه تولید آسیائی امکان‌ناپذیر بود، زیرا با تحقق شبکه‌های آبیاری مصنوعی می‌توان حتی با ابزار کار عقب‌افتاده محصول خوبی را برداشت کرد. او در این رابطه چنین نوشت:

«کشت می‌تواند در حوزه‌های آبیاری حتی با ابزارهای بسیار ابتدائی نیز

<sup>۴۰</sup> کارل مارکس، «گروندرریسه»، به‌زبان آلمانی، چاپ آلمان شرقی، صفحه ۳۸۶

<sup>۴۱</sup> Karl A. Wittfogel; „Die orientalische Despotie“

<sup>۴۲</sup> Frenc Tökei: "Zur Frage der asiatischen Produktionsweise"

انجام گیرد- در کنار خیش ساده‌ای که از یک چنگک تشکیل شده است- زرادخانه کاملی از تأسیسات بسیار ظریف آبیاری قرار دارند.»<sup>۴۳</sup>

در عوض در مناطقی که کشت دیمی حاکم است، برای به‌دست آوردن محصولی تقریباً معادل مناطقی که در آن‌ها باران زیاد می‌بارد و به آبیاری مصنوعی نیازی نیست، از یکسو به مزارع کشت بسیار بیش‌تری و از سوی دیگر به خیش آهنین تکامل‌یافته‌تر نیاز است. ایجاد شبکه آبرسانی مصنوعی تلاشی است برای محدودسازی کشت دیمی که نتیجه آن به آب و هوا وابسته است و در شرایط بدی آب و هوا می‌تواند موجب پیدایش قحطی و در مواردی سبب نابودی مردمی گردد که در یک روستا زندگی می‌کنند. بنابراین، برای مقابله با این وضعیت تنظیم منابع آب برای کشاورزی به وظیفه‌ای اجتماعی بدل می‌گردد و این کار می‌تواند در حوزه روستا توسط مردمی که در آن می‌زیند، انجام گیرد و آن‌جا که از محدوده روستا فراتر می‌رود و گاهی باید کاریزهایی به طول ۵۰ تا ۱۵۰ کیلومتر حفر کرد، این وظیفه بر عهده والی یک منطقه و در نهایت در حوزه کار دولت مرکزی قرار می‌گیرد. در این حالت قدرت اقتصادی و سیاسی در دستان یک گروه و یا دیوانسالاری دولتی قرار می‌گیرد و این تمرکز قدرت سبب پیدایش استبداد آسیائی می‌گردد که بسیار خشن‌تر از استبدادی است که در اروپا وجود داشته است.

وظیفه دیگری که برای انجام آن به افراد متخصص و تحصیلکرده نیاز است، امر «تنظیم زمان» است. هر چند تولید کشاورزی دارای ریتم ویژه خویش است، اما در مناطقی که تولید کشاورزی به آبیاری نیازمند است، در نتیجه درجه فعالیت تولیدی به آغاز و پایان فصل باران، کاهش و یا افزایش سطح آب رودخانه‌ها و جویبارها وابسته است. طبقه‌ای که با برخورداری از دانش توانست تقویم کار تولید کشاورزی را در جوامع شیوه تولید آسیائی تنظیم کند، در عین حال دانش نجوم و پیشگونی آینده را نیز در انحصار خود داشت. ویتفوگل بر این باور است که در جوامع شیوه تولید آسیائی تنظیم تقویم تولید کشاورزی و همچنین گسترش و بازسازی شبکه‌های آبرسانی بخش مهمی از حوزه فعالیت طبقه‌ای را که خود به دیوانسالاری دولتی بدل شده است، تشکیل می‌دهد.

---

<sup>43</sup> Günter Lewin: "Zur Diskussion über die „asiatische Produktionsweise“ in der marxistischen Literatur Frankreichs, in: Ethnographisch-Archäologische Zeitschrift 13 (1972), S. 61

## سخت‌جانی شیوه تولید آسیایی

گفتیم که مارکس بر این باور بود که با پیدایش شیوه تولید سرمایه‌داری و گسترش بازار جهانی، تمامی شیوه‌های تولید پیشاسرمایه‌داری از بین خواهند رفت. او و انگلس در مانیفست یادآور شدند که بورژوازی «ملت‌ها را ناگزیر می‌کند که اگر نخواهند نابود شوند، باید شیوه تولید او را بپذیرند و آنچه را که به اصطلاح تمدن نام دارد، نزد خود رواج دهند، بدین معنی که آنها نیز بورژوا شوند. خلاصه آن‌که جهانی هم‌شکل و هم‌مانند خویش می‌آفریند.»<sup>۴۴</sup>

بنابراین تا آن زمان این پندار وجود داشت کشورهای که هنوز در آن‌ها شیوه تولید آسیایی به‌مثابه شیوه تولیدی پیشاسرمایه‌داری وجود داشت، هنگامی که با بازار جهانی سرمایه‌داری در مرادده قرار گیرند، به‌تدریج تحت تأثیر شیوه تولید سرمایه‌داری که شیوه تولید برتر در بازار جهانی است، قرار خواهند گرفت و در نتیجه دیر یا زود مناسبات مالکیت دولتی و اشتراکی همبایی‌ها (روستاها) از بین خواهد رفت و جای خود را به مناسبات مالکیت سرمایه‌داری خواهد داد که کارکردش بر مالکیت فردی و خصوصی بر ابزار تولید قرار دارد.

اما بنا بر برداشت‌ها و بررسی‌های من می‌توان گفت که این پیش‌بینی مارکس درست از آب درنیامد و بلکه در بیشتر کشورهای که در آن‌ها شیوه تولید آسیایی وجود داشت، این مناسبات توانستند همچنان دوام آورند. هر چند تحت تأثیر بازار جهانی در بیشتر این کشورها کار مزدوری و تولید کالائی به‌وجود آمد، اما مالکیت دولتی که ویژگی عمده شیوه تولید آسیایی را تشکیل می‌دهد، هنوز همچنان شکل غالب و تعیین‌کننده مالکیت در این کشورها باقی مانده است و به‌همین دلیل نیز از یکسو بزرگترین نهادها، بنیادها و کارخانه‌های صنعتی و خدماتی متعلق به‌دولت است و از سوی دیگر حکومت‌های استبدادی از همان اقتدار باستانی برخوردارند و چنین می‌نمایند که خود را صاحب جان و تن و مال هر کسی می‌دانند.

در دوران پیشاسرمایه‌داری، اقتصاد شیوه تولید آسیایی از دو عنصر پیشموری و کشاورزی تشکیل می‌شد. با پیدایش سرمایه‌داری بخش خدمات و

---

<sup>۴۴</sup> کارل مارکس و فریدریش انگلس، «مانیفست حزب کمونیست»، به‌فارسی، چاپ پکن،

تولید انبوه توسط صنایع بزرگ به عناصر پیشه‌وری و کشاورزی مدرن افزوده گشت. به این ترتیب برحسب درجه رشد متفاوت این عوامل در کشورهای مختلف با اشکال گوناگونی از شیوه تولید آسیائی مدرن روبرو می‌شویم که یکی از این اشکال «سوسیالیسم واقعاً موجود» در روسیه شوروی بود. مارکس در نامه‌هایی که دو سال پیش از مرگ خود به خانم ورا ساسولویچ<sup>۴۵</sup> نوشت، موضع نارودنیک‌ها را تأیید کرد و مدعی شد «روسیه یگانه کشور اروپائی است که در آن "همبائی‌های روستائی" خود را تا به امروز در مقیاس ملی حفظ کرده‌اند. این همبائی‌ها، آن‌چنان که در هند شرقی رخداد، طعمه یک فاتح بیگانه نگردیده‌اند و نیز از جهان مدرن در انزوا به سر نمی‌برند. از یکسو مالکیت همبائی بر زمین برای این همبائی‌ها تبدیل بلاواسطه و تدریجی زراعت قطاعی و انفرادی را به فعالیت دسته‌جمعی ممکن می‌سازد، کاری را که دهقانان روسی در حال حاضر بر روی مراتع تقسیم نگشته انجام می‌دهند. ترکیب فیزیکی زمین‌های روسی کشت ماشینی در مقیاس گسترده را ایجاب می‌کند. آشنائی دهقانان با مناسبات فعالیت تعاونی روند گذار از کار قطاعی به کار اشتراکی را آسان می‌سازد و سرانجام آن که جامعه روسیه که سالیان دراز از قبل دهقانان زیسته است، پیش‌پرداخت ضروری یک‌چنین انتقالی را به آن‌ها مدیون است. از سوی دیگر روسیه به‌خاطر هم‌زمانی با تولید غرب که بر بازار جهانی حاکم است، این امکان را می‌یابد تا کلیه دستاوردهای مثبتی را که سیستم سرمایه‌داری به‌وجود آورده است، در خود جذب کند، بی‌آن که مجبور شود از معبر کادیوم<sup>۴۶</sup> بگذرد.»<sup>۴۷</sup>

بنا به نوشته انگلس، او و مارکس تا سال ۱۸۸۲ بر این باور بودند که وجود همبائی‌های روستائی در روسیه می‌تواند «سرآغاز یک انشکاف کمونیستی گردد؟»<sup>۴۸</sup> به عبارت دیگر، آن‌ها تا آن زمان می‌پنداشتند که از درون شیوه تولید آسیائی می‌تواند جامعه‌ای کمونیستی فراروید. البته انگلس پس از مرگ مارکس و مشاهده دگرگونی‌های روسیه این پندار را کنار گذاشت و در سال ۱۸۹۳ به این نتیجه رسید که با گسترش تولید کالائی، عناصر مالکیت اشتراکی همبائی‌های

<sup>45</sup> Vera Sassulitch

<sup>46</sup> Cadium

<sup>۴۷</sup> مجموعه آثار مارکس و انگلس به آلمانی، جلد ۱۹، صفحه ۳۸۹.

<sup>۴۸</sup> ماکسیمیلیان روبل Maximilian Rubel، «مارکس و انگلس و کمون روس»، به‌زبان آلمانی، سال انتشار ۱۹۷۲، انتشارات کارل هانزر، صفحه ۲۱۹

روسی فروریخته‌اند و دیگر نمی‌توان بر شالوده آن جامعه‌ای کمونیستی (سوسیالیستی) را به‌وجود آورد.<sup>۴۹</sup>

اما تاریخ نشان داد که روسیه به‌راه سرمایه‌داری گام نگذاشت. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ سبب پیدایش سرمایه‌داری دولتی در این کشور گردید که در آن مالکیت تمامی ابزار و وسائل تولید در اختیار دولت قرار داشت. بنابراین شکل مالکیت شیوه تولید آسیائی در روسیه نه تنها باقی ماند، بلکه نسبت به‌دوران پیش از انقلاب گسترده‌تر نیز گشت. در عوض، اقتصاد خودبسنده باستانی جای خود را به اقتصاد کالائی داد. در این شیوه تولید که از سوی حکومت انقلابی به‌مثابه «شیوه تولید سوسیالیستی» تبلیغ شد، دولت یگانه خریدار نیروی کار در جامعه بود و در نتیجه همه کسانی که کار می‌کردند، مزدبگیر دولت بودند و با دست‌مزدی که به‌صورت پول از دولت دریافت می‌کردند، می‌توانستند نیازهای خود را در بازاری که به‌شدت توسط دولت کنترل می‌شد و در آن هیچ‌گونه رقابتی در حوزه تولید وجود نداشت، برآورده سازند. به‌عبارت دیگر، مناسباتی که پس از انقلاب اکتبر در روسیه به وجود آمد، همان شیوه تولید آسیائی است که توانست خود را با شرایط نوین تولید تطبیق دهد، زیرا شکل مالکیت در جوامع سوسیالیستی و یا کمونیستی شکل مالکیت اجتماعی است و نه دولتی. به‌همین دلیل نیز دیدیم تا زمانی که روسیه شوروی وجود داشت، در آنجا استبداد سیاسی و حکومت قدر قدرت آسیائی نیز همچنان موجود بود.

شکل دیگری از شیوه تولید آسیائی مدرن پدیده «سرمایه‌داری دولتی» است که کم و بیش هنوز در بیش‌تر کشورهای جهان سوم وجود دارد. در این کشورها، از آن‌جا که بورژوازی بومی وجود نداشت و در نتیجه سرمایه کلان برای سرمایه‌گذاری‌های کلان موجود نبود، دولت یگانه نهاد اجتماعی بود که می‌توانست بخشی از مالیات‌هایی را که دریافت می‌کرد، به‌مثابه سرمایه‌کلان در بخش صنعت و خدمات سرمایه‌گذاری کند. به‌این ترتیب بیش‌تر صنایع کلانی که در کشورهای عقب‌مانده و یا عقب‌نگاه‌داشته شده به‌وجود آمدند و هنوز نیز ساخته می‌شوند، صنایع دولتی هستند. همین امر سبب می‌شود تا سهم دولت در اقتصاد ملی روز به‌روز بزرگ‌تر و در نتیجه تمرکز اقتصادی در دستان دولت گسترده‌تر شود.

<sup>۴۹</sup> همانجا، صفحات ۵۰-۱۴۹

علاوه بر آن، چنین دولتی برای سودآوری صنایع خود از سرمایه-گذاری‌های خصوصی در آن شاخه‌های تولید جلوگیری می‌کند و در نتیجه جلوی پیدایش رقابت را که موتور پیشرفت علم و دانش در جوامع سرمایه‌داری است، می‌گیرد. در کنار آن، کارگران نیروی کار خود را نه در بازار آزاد، بلکه به‌دولتی می‌فروشدند که تقریباً همه صنایع کلان را در مالکیت انحصاری خود دارد و بنا بر نیازهای خود سطح دست‌مزدها را تعیین می‌کند. به‌این ترتیب کارگرانی که در صنایع دولتی کار می‌کنند، همچون کارمندان ادارات دولتی به‌دستگاه دولت وابسته می‌شوند. در نتیجه‌ی یک‌چنین روندی دولتی که بخش عمده اقتصاد ملی را در مالکیت و کنترل خود دارد و در اقتصاد ملی از نقشی انحصاری برخوردار است، در عرصه سیاسی نیز به‌تمرکز قدرت گرایش می‌یابد و به‌دولتی قدرقدرت و استبدادی تبدیل می‌شود.

کارگرانی که در صنایع دولتی کار می‌کنند، خواهان تثبیت چنین دولتی هستند، زیرا از یکسو از امنیت شغلی برخوردارند و از سوی دیگر دولت دست‌مزد ماهانه آن‌ها را تضمین می‌کند. همچنین دولتی که در اقتصاد ملی نقش انحصاری دارد، برای آن که از ناآرامی‌های سیاسی و اجتماعی جلوگیری می‌کوشد کارگران کارخانه‌های خود را «راضی» نگاه‌دارد و به‌همین دلیل از امنیت شغلی به‌مثابه نوعی «رشوذهی» به‌کارگران بهره می‌گیرد. اما این «رشوذهی» سبب می‌شود تا مدیران بیشتر کارخانه‌های دولتی که در بازار داخلی بدون رقیب هستند، در پی بالا بردن بارآوری کار تلاشی نکنند، زیرا با تعویض ماشین‌های تولیدی نه فقط می‌توان به‌بارآوری نیروی کار افزود، بلکه همچنین می‌توان با نیروی کار کمتری بسیار بیشتر از گذشته تولید کرد. اما به‌کارگیری ماشین‌های تولیدی جدید همراه خواهد بود با اخراج بخشی از کارگران که به‌نیروی کار مازاد بدل می‌گردند، امری که می‌تواند سبب بحران سیاسی در جامعه گردد و در نتیجه نافی سیاست حکومت مرکزی مستبد است. به‌همین دلیل نیز دیدیم که در روسیه شوروی و حتی در دیگر کشورهای «سوسیالیسم واقعاً موجود»، همین ویژگی مالکیت دولت بر صنایع کلان سبب شد تا در بیشتر شاخه‌های صنعتی، تولید با ماشین‌هایی که فرسوده و کهنه شده بودند و در مواردی حتی صد سال از عمرشان می‌گذشت، همچنان ادامه یابد.

به‌این ترتیب شیوه تولید آسیائی بسیار سخت‌جان‌تر از آن است که مارکس و انگلس می‌پنداشتند و توانسته است خود را با شرایط جدید انطباق دهد و اینک در بخشی از کشورهای جهان و از آن جمله در ایران، آن‌جا که دولت بخش عمده

اقتصاد ملی را در مالکیت و کنترل خود دارد، شیوه غالب تولید است و زیرساخت حکومت‌های استبدادی را تشکیل می‌دهد.